

تہجیس

عجائب اللغة

فرہنگ لغت فارسی بہ فارسی

ویراست دوم

ادیبی

تصحیح محمود مدبری

عجائب اللغة

(فرهنگ لغت فارسی به فارسی)

کتاب بهار ۷۸

فرهنگها ۱۲

عجائب اللغة

(فرهنگ لغت فارسی به فارسی)

تألیف ادیبی

(نویسنده و شاعر دوره عثمانی، سده دهم هجری)

تصحیح محمود مدبری

ویراست دوم

ستار

تهران ۱۴۰۰

عجائب اللغة

(فرهنگ لغت فارسی به فارسی)

تألیف ادیبی

تصحیح محمود مدبری

ویراسته مرضیه نکوکار

ویراست دوم

چاپ اول ۱۴۰۰

شمارگان ۳۳۰

طراح جلد: پاشا دارابی

چاپ و صحافی: پردیس دانش

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ و مخصوص کتاب بهار است

سرشناسه:	ادیبی، قرن ۱۰ ق.
عنوان و نام پدیدآور:	عجائب اللغة (فرهنگ لغت فارسی به فارسی) / تألیف ادیبی؛ تصحیح محمود مدبری؛ ویراستار مرضیه نکوکار.
وضعیت ویراست:	ویراست ۲.
مشخصات نشر:	تهران: کتاب بهار، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری:	۲۱۱ ص.
فروست:	کتاب بهار؛ ۷۸. فرهنگ‌ها؛ ۱۲.
شابک:	۹۷۸۶۲۲۰۶۷۰۴۴۰۶
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا
یادداشت:	کتاب‌نامه: ص. ۱۸۵-۱۸۳.
یادداشت:	نمایه.
عنوان دیگر:	فرهنگ لغت فارسی به فارسی.
موضوع:	فارسی -- واژه‌نامه Persian Language -- Dictionaries
شماره افزود:	مدبری، محمود، ۱۳۳۵ - مصحح
رده‌بندی کنگره:	PIR۲۹۴۸
رده‌بندی دیویی:	۴۶۳
شماره کتاب‌شناسی ملی:	۸۷۰۳۸۹۲
اطلاعات رگورد کتاب‌شناسی:	فیا

فروش اینترنتی: www.ketabebahar.com

فروشگاه: انتشارات آگاه، خیابان انقلاب، بین منیری جاوید و ۱۲ فروردین، شماره ۱۳۴۰، تلفن: ۰۶۶ ۴۶ ۷۳ ۲۳، www.agahbookshop.com

مراکز پخش: پیام امروز (۴۸ ۴۸ ۳۵)، صدای معاصر (۹۷ ۹۷ ۸۵ ۸۲) (۶۶)

۹۰۰۰۰ تومان

فهرست

مقدمه مصحح	هفت
عجائب اللغة	۱
فهرست لغات مدخل	۱۴۷
فهرست لغات متن	۱۶۰
فهرست نام شاعران	۱۶۷
فهرست اعلام متن	۱۷۰
بیت یاب	۱۷۲
فهرست منابع	۱۸۳

مقدمهٔ مصحح

سرزمین آسیای صغیر و عثمانی یکی از کانون‌های مهم گسترش زبان و ادب فارسی است که در طی صدها سال شاهد پدید آمدن آثار بسیاری از نویسندگان، عرفا، دانشمندان، و شاعران بوده است. از جمله آثاری که بعضی از ادبای آن سرزمین نوشته‌اند می‌توان از فرهنگ‌های لغت نام برد. غالب این فرهنگ‌ها، دوزبانه، یعنی ترکی به فارسی و بالعکس، است و برای استفادهٔ اهل ادب و فضل در آن‌جا تألیف شده است. از معدود فرهنگ‌های لغت فارسی به فارسی، که در قلمرو عثمانی نگارش یافت، فرهنگ لغتی موسوم به عجائب‌اللغة است.

نویسندهٔ عجائب‌اللغة

از نویسندهٔ این کتاب فقط شهرت «ادیبی» برجای مانده است که این عنوان در هشت مورد، دو بار در مقدمهٔ کوتاه بر کتاب و شش بار به‌عنوان شاعر شاهد لغت در متن کتاب آمده است. در منابع قدیمی و نزدیک به عصر او، مانند کشف‌الظنون و تقویم‌التواریخ حاجی خلیفه، ذکری از این مؤلف نشده است و در منابع جدیدتر فقط در لغت‌نامهٔ دهخدا در ذیل نام «ادیبی»، بدون سند و منبع، چنین آمده است: شاعر و قاضی تُرک متوفی به سال ۱۰۲۸، اوراست دیوانی به ترکی.

با این حال در میان شاعران تُرک قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری و نیز قصات مشهور آن عصر از وی سخنی در میان نیست. آنچه از این نویسنده و شاعر می‌توان دریافت فقط منحصر است به مقدمهٔ دو صفحه‌ای او بر کتابش که به نظم و نثر نوشته شده است و می‌توان به زمان تقریبی تألیف کتاب و ارتباط نگارنده با تعدادی از بزرگان عثمانی دست یافت. عبارات و اشعاری که در مقدمه آمده است و اندکی به زندگانی و نکات تاریخی عصر او ارتباط می‌یابد به شرح ذیل است.

نویسنده پس از توضیح در چگونگی و علت نوشتن کتاب گوید:

که بدین وسیله از این بنده حقیر که

ندارد از جهان جز بی نصیبی غریبی دردکش مسکین «ادیبی»
به ذکر خیری یاد کنند.

(ص ۱)

و سپس گوید:

به عجائب اللغة موسوم ساخته، تحفه مجلس شریف و محفل منیف حضرت افندی و مخدوم اکارم
آفاق، ممدوح اعظم و اکابر بالاستحقاق می گرداند، آن که از ذات کریم الصفاتش
شمه ای گریبان کنم گردد دفتری از مکارم اخلاق
اسکندر نام ارسطو کلام خضر الهام
سکندر خصلتی کز رشح کلکش بود شرمنده خضر از آب حیوان

(ص ۱-۲)

و پس از ابیاتی در مدح و ستایش آن «اسکندر نام و سکندر خصلت» می افزاید:
نه دفتردار، در دانش امیری سلیمان جهانبان را وزیری...
ادیبی روز و شب گوید دعایت همیشه ورد او مدح و ثنایت

(ص ۲)

بالاخره پس از ابیاتی در دعای تأیید و دوام عمر و بخت و دولت آن ممدوح می نویسد:
امید چنان است که به عین رضا منظور و به حسن اصفا ملحوظ گردد.

(ص ۲)

استاد دبیر سیاقی به درستی از ابیات مزبور چنین استنباط کرده اند:

وی ظاهراً از فضلالی عثمانی است... کتاب را به نام یکی از اعیان و رجال عثمانی که از او به
«حضرت افندی» تعبیر می کند تألیف کرده است... نسخه کتاب، از روی شیوه خط و نوع کاغذ،
ظاهراً از قرن دهم هجری در خاک عثمانی نوشته شده است و شاید تألیف آن هم مربوط به همان
زمان باشد و نیز احتمال می توان داد که از سلیمان جهانبان مذکور در شعر فوق مراد سلیمان قانونی،
فرزند سلطان سلیم پادشاه عثمانی (۹۲۶ تا ۹۷۴ ه. ق.)، و از وزیر سلیمان جهانبان، یعنی کسی
که عجائب اللغة به نام او تألیف شده، وزیر این پادشاه منظور باشد.

(فرهنگ های فارسی، ص ۹۲)

اما وزیر بودن ممدوح او به اتکای بیت مذکور نیز جای سؤال دارد و بنابراین بهتر است به این نام ها
در قرن دهم هجری و وضعیت دولت عثمانی نظری دقیق تر افکنده شود.

سلطان سلیمان

استاد ریاحی درباره او نوشته‌اند:

سلطان سلیمان اول متولد ۹۰۰، که به مدت نیم قرن [۹۲۶-۹۷۴] سلطنت کرد، بزرگ‌ترین پادشاه عثمانی بود که ترک‌ها او را سلیمان قانونی و اروپاییان سلیمان محتشم می‌نامند. او در دوره پادشاهی دیرپای خود در گسترش متصرفات عثمانی کوشید، از جمله سه بار به ایران لشکر کشید.

(زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، ص ۱۸۱)

مرحوم استاد ذبیح‌الله صفا نیز به عظمت این پادشاه چنین اشاره کرده‌اند:

سلطان سلیمان اول، که تا ۹۷۴ هـ سلطنت کرد، امپراطوری عثمانی را از مرزهای ایران تا تنگه جبل الطارق و از کناره‌های دانوب تا سواحل دریای سرخ و کرانه‌های افریقا در مدیترانه گسترش بخشید.

(تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص ۴۵)

یکی از بداقبالی‌های شاه طهماسب اول صفوی معاصر بودن با همین سلطان عثمانی است که در نتیجه سه هجوم متوالی در سال‌های ۹۴۰-۹۴۳، ۹۵۵، و ۹۶۱-۹۶۲ مرتباً از او شکست خورد و حتی سپاه عثمانی تا تبریز پیش آمد و کار به جایی رسید که شاه طهماسب از روی ناچاری پایتخت را از تبریز به قزوین منتقل کرد (رک: تذکره شاه طهماسب، پیش‌گفتار).

در کتب تاریخ مربوط به تاریخ ترکیه و تاریخ عثمانی، به ویژه کتاب تاریخ امپراطوری عثمانی (نوشته یوزف هامر پورگشتال، ترجمه میرزا زکی علی‌آبادی) که در سه جلد انتشار یافته است، به تفصیل از این سلطان بزرگ و زندگانی و اعمال او سخن به میان آمده است (ج ۲، ص ۹۴۱-۱۳۵۰).

سلطان سلیمان از دوستداران شعر و ادب فارسی و از مشوقان برجسته شاعران و نویسندگان بود. خود به فارسی شعر می‌گفت و محبی تخلص می‌کرد. علاوه بر دیوان ترکی، یک دیوان فارسی در حدود ۷۰۰ بیت از او در دست است.

(زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، ص ۱۸۱)

در عصر او بیش از یک‌صد شاعر ترکی‌گوی و فارسی‌گو حضور داشته‌اند که خبر از رونق ادب در زمان او دارد، از جمله شاعرانی همچون باقی، غزالی، ابوالسعود، خیالی، فضولی، جلیلی، فقری،

روانی، لامعی، ذاتی، آهی، و این سلطان در طول حیات چهل و هشت ساله دولت خود ده وزیر داشت که بزرگ‌ترین آن‌ها ابراهیم پاشا بود. ابراهیم پاشا به سلطان بسیار نزدیک و هم‌نشین او بود و به همین سبب دارای قدرت و اختیارات فراوانی بود که در نهایت، به سبب سوءظن سلطان، در سال ۹۴۲ هـ به قتل رسید. در میان وزرای ده‌گانه او کسی به نام اسکندر، که به ممدوح ادیبی ماند، دیده نشده است.

اسکندر، ممدوح ادیبی

این اسکندر که دو بار در مقدمه و ابیات ادیبی بدان اشاره شده، و شغل ویژه او «دفترداری» سلطان عثمانی بوده است یکی از رجال متمول و صاحب نفوذ عصر سلیمان قانونی است که شأن وزرا را داشته، اما هیچگاه به وزارت و صدراعظمی نرسیده است. هامر پورگشتال می‌نویسد:

در ترتیبات دولتی عثمانیان درجه اول مخصوص وزرا و بیگلربیگیان است. بعد از آن دفترداران و نشانچیان و رئیس افندیان مقام دارند و این‌ها نیز در حقیقت رتبه وزارت دارند، لیکن چون عمل این‌ها در خاموشی دفترخانه و خفای دارالانشا می‌گذرد، در تاریخ در مقابل کارهای وزرا و بیگلربیگیان که هیاهوی جنگ و غرش توپ و تفنگ مذکور می‌شود محو می‌گردند. مگر بعضی از آن‌ها که جهت مخصوصی پیدا می‌کنند، در تاریخ اسم آن‌ها برده می‌شود. مثل دفتردار معروف اسکندر چلبی که در یورش ایران به سعی ابراهیم پاشای وزیر اعظم و تهمت‌های نقاش علی، که طمع در منصب او داشت، به سیاست رسید.

(تاریخ امپراطوری عثمانی، ص ۱۳۲۶)

بنابراین بیت ادیبی که گوید:

نه دفتردار، در دانش امیری سلیمان جهان‌بان را وزیری

(ص ۲)

می‌تواند ناظر به همین مطالب منقول از هامر پورگشتال باشد. اسکندر چلبی دفتردار پیش از شرکت در جنگ با ایران نیز همراه با هیئتی، به سرپرستی ابراهیم پاشای وزیر، به رتق و فتق امور مصر اعزام شده بود (همان منبع، ص ۹۷۳). این اسکندر در دستگاه سلطان سلیمان از جنب ابراهیم پاشای وزیر دارای قدر و رتبت و منزلت و نیز ثروت و مکنت فراوانی بود. چگونگی سوءظن به او و دستگیری و اعدامش را هامر پورگشتال به تفصیل در کتاب خود در صفحات ۱۰۷۰ تا ۱۰۷۹ نقل کرده است. خلاصه آن چنین است که در نوبت اول حمله به ایران، در

سال ۹۴۰، سپاهیان عثمانی، به سرعسکری ابراهیم پاشای صدراعظم و نقشه و نیت او، قصد داشتند ابتدا بغداد را تسخیر کنند و پس از آن وارد ایران شوند، اما دفتردار، اسکندر چلبی، که در آن لشکر منصب کهایبی لشکر، یعنی نیابت سرعسکر، را داشت ابراهیم پاشا را مانع می‌شد. وی به سبب کمال اعتماد سلطان در حقش و به جهت دولت زیادی که داشت به وزارت مالیه رسیده بود و بدین‌خاطر مجلل و مقتدر می‌زیست و تنها شخصی بود که تجمل و احتشام هیچ‌یک از وزرا به درجه او نمی‌رسید، حتی با ابراهیم پاشای صدراعظم نزدیک بود لاف برابری بزنند. شش هزار غلام داشت که سیصد تن از آنان کلاه طلادوز بر سر داشتند که جز وزیر اعظم، هیچ‌یک از امرا چنین غلامانی در اختیار نداشتند. ابراهیم پاشا معمولاً هزار و دویست خدم و حشم مسلح داشت، اما بر طبق قرارداد، فقط سی نفر را می‌توانست با خود همراه کند. این بار [حمله اول به ایران] از دفتردار خواست تا صد و ده نفر دیگر نیز برای او اضافه منظور کنند. همین مسئله موجب اختلاف شدید مابین این دو شد و هریک درصدد آن بودند که به نوعی به دیگری آسیب برسانند. در این میان هم کسانی چون نقاش‌علی، که نویسنده محکمه شام و مردی مفسده‌جو و فتنه‌انگیز بود، به نیت رسیدن به مقام دفترداری، اسباب تحریک ابراهیم پاشا را فراهم می‌آورد؛ از آن جمله در حین حرکت به طرف ایران دزدانی را با هماهنگی وزیر مأمور کرده بود که در میان خزینه قشون و شتران حامل آن‌ها بریزند و سپس وانمود کنند که از طرف دفتردار مأموریت داشته‌اند. این تهمت بی‌اساس که صدراعظم به کمک نقاش‌علی انجام داد موجب شد از همان زمان اسکندر چلبی سلامتی خود را تنها در عزل و خراب شدن وزیر ببیند. از مهم‌ترین کارهای دفتردار آن بود که مانع عزیمت صدراعظم به بغداد شد و او را به سمت تبریز، پایتخت ایران، روانه کرد و مقدمات ورود سلطان سلیمان به تبریز را فراهم آورد. ابراهیم با تشریفات تمام در اول محرم سال ۹۴۰ ه. به تبریز وارد شد و چند روز پس از آن نیز سلطان سلیمان بدان شهر وارد گردید و از تعدادی از بزرگان لشکر، از جمله از اسکندر چلبی، قدردانی کرد و آنان را مورد التفات قرار داد. با رسیدن فصل سرما، قشون سلطان عثمانی در راه همدان و عبور از راه‌های صعب‌العبور و سخت دچار آسیب بسیار شد و بسیاری از حیوانات بارکش تلف شدند. دلخوری سلطان از این وضع موجب جسارت ابراهیم پاشا شد و از کهایبی دفتردار، یعنی اسکندر چلبی که انتظامات اردو برعهده‌اش بود، بدگویی کرد و بنای عیب‌جویی را گذاشت تا جایی که این صاحب‌منصب را معزول کردند و تیولات بزرگ و مرسومات او را ضبط دیوان نمودند. بالاخره با دشواری‌های فراوان، سپاه عثمانی به بغداد رسید و ابراهیم پاشا بدین‌سبب مورد عنایت سلیمان واقع شد و تعدادی از بزرگان لشکر نیز پاداش‌های هنگفت و

درجات بالاتر یافتند. در مدتی که سلطان مقیم بغداد بود، ابراهیم عداوت خود را در حق اسکندر چلبی زیادتر می‌کرد. اسکندر با وجود عزل از عمل خود، به جهت داشتن اموال و مکنت بی‌پایان، خاطر صدراعظم را مشوش می‌داشت تا این‌که بالاخره حکم قتل او را به حيله و تزویر از سلطان گرفت. حکم شده بود او را با رسوایی در بازار بغداد از حلق بیاویزند. شش الی هفت هزار غلامان و بندگان او را در جزو غلامان سلطانی مقرر داشتند، اموال او را خالصه و خاصه دیوانی نمودند و تصرف کردند.

ظاهراً منظور اسکندر چلبی از داشتن این تعداد غلامان آن بوده است که از میان ایشان تعدادی جوانان قابل برای امور دولتی بیرون بیاورد، نه اظهار تجمل و تکبر. به هر حال در سال ۹۴۱ هـ. اسکندر چلبی دفتردار به فرمان سلطان عثمانی کشته شد و با این حال صدراعظم ابراهیم پاشا نیز از خشم و صولت سلطانی برکنار نماند و سال بعد، یعنی ۹۴۲، به قتل رسید. گفته شده است که سلطان پس از قتل اسکندر چلبی همیشه گرفتار مالیخولیایی وحشتناک و دچار خیالات بوده است، زیرا در همان روز قتل او را در خواب دیده بود که با جمال نورانی ظاهر شده، و سلطان را به سبب تزویر و ترفند وزیر ملامت کرده بود.

زمان تألیف کتاب و وفات ادیبی

ادیبی در مقدمه کتاب خود ذکری از تاریخ تألیف نکرده است، اما با توجه به قرائن تاریخی باید آن را مصادف با عصر سلیمان عثمانی و قدرت داشتن اسکندر چلبی دفتردار دانست، یعنی میان سال‌های ۹۲۶ (سال جلوس سلطان) و ۹۴۱ (سال قتل اسکندر چلبی). بنابراین در این‌که کتاب عجائب اللغة را از مؤلفات قرن دهم دانسته‌اند نباید تردیدی کرد و به دقت باید آن را در نیمه اول قرن دهم هجری ۹۲۶-۹۴۱ دانست. اما مسئله دیگر سال وفات مؤلف است که علامه دهخدا آن را به سال ۱۰۲۸ هـ. ذکر کرده است. ما نمی‌دانیم که پس از مرگ اسکندر چلبی، به ادیبی، که ظاهراً در خدمت وی بود، چه گذشته است. اما صحیح دانستن این سال مرگ، یعنی قائل شدن عمری بسیار طولانی برای ادیبی، کمی بعید می‌نماید، چراکه اگر فرضاً مؤلف در هنگام نگارش و تقدیم کتاب به اسکندر چلبی (سال‌های ۹۲۶-۹۴۱) سی ساله هم بوده باشد، او باید دست‌کم ۱۱۷ سال یا بیش از ۱۲۰ سال عمر کرده باشد که البته کمی پذیرش آن دشوار خواهد بود.

اشعار ادیبی

چنان‌که واضح است او در شعر فارسی دستی داشته، و به همین سبب تعداد بیست و شش بیت از اشعار خود را نقل کرده است. از آن میان هجده بیت در مقدمه کتاب که در سبب تألیف کتاب و تقدیم به اسکندر دفتردار سروده است و یک قطعه سه‌بیتی در پایان کتاب، که در آن تجدید ارادت به ممدوح خود کرده است، و پنج بیت به شاهد لغات که به‌شیوه فرهنگ معیار جمالی از خود آورده است به‌شرح ذیل است:

در ذیل «شابورد» [شایورد]:

ماه از رخسار تابان تو یادم می‌دهد هاله از طوق گریبان تو یادم می‌دهد

در ذیل «سوگوار» و «سوک» به‌طور جداگانه بیت زیر را آورده است:

فلک کرده زین سوک جامه کبود سرشک از ستاره روان کرده رود

به شاهد «راز»:

راز سربسته ما را به رقیبان گفتی این چنین بود به ما عهد تو در سرداشی

به شاهد «کاشانه»:

آمد آن شمع بتان دوش به کاشانه ما از چه روشن نبود تا به ابد خانه ما

و به شاهد «بیواره»:

بگفتا یکی مرد بی‌واره ام چو بباد سحرگاهی آواره ام

از همین ابیات معلوم می‌شود که شاعر چندان بدی در فارسی‌گویی نبوده است، اما مرحوم دهخدا از «دیوان ترکی» او خبر داده است که فعلاً برای ما معلوم نیست.

فرهنگ عجائب‌اللغة

تنها کتابی که از ادیبی باقی مانده است همین کتاب است که بیش از ۱۷۰۰ لغت فارسی را شامل می‌شود. نویسنده در مقدمه کوتاه خود گفته است:

این حقیر قلیل البضاعه یک چند به مطالعه دواوین شعرای متقدم، که فارسان میدان فضل و بلاغت و صدرنشینان انجمن فصاحت‌اند، پرداخته بود و چراغ خاطر به نور معانی افکار ایشان افروخته، مناسب بلکه واجب چنان نمود که به‌جهت توضیح بعضی الفاظ و عبارات فرس قدیم غیر مشهوره تألیفی سازد و نسخه‌ای پردازد، چنان‌که هر لغتی را بر معنی آن از شعرای آن زمان بیتی به استشهاد آورد تا دیگران نیز در خواندن و نوشتن آن لغات رفع شبهات کرده، بر طریق تحقیق مستقیم باشند.

شاید که بدین‌وسيله از این بنده حقیر که

ندارد از جهان جز بی نصیبی غریبی دردکش مسکین «ادیبی»

به ذکر خیری یاد کنند. پس بر ترتیب حروف تهجی مَبَوَّب ساخته، حرف آخر هر لغت را [...] جمع کرده شد و به عجائب اللغة موسوم ساخته.»

(ص ۱)

نویسنده کتاب را در یک مقدمه دو صفحه‌ای و بیست و یک باب به ترتیب حروف تهجی پایان لغات، نظیر فرهنگ‌های پیش از خود، نوشته است، مثلاً باب الالف، باب الباء، و طبیعی است که بعضی از ابواب مانند باب الثاء یا باب الضاد و نظایر آن در این کتاب نباشد، زیرا لغات مورد توجه نویسنده کلمات فارسی و غیرعربی بوده است، هرچند که گاه چند کلمه عربی در میان آن‌ها هم دیده می‌شود.

نویسنده می‌گوید کتاب خود را برای رفع شبهات دیگران تألیف کرده، و شواهدی را به استشهاد آورده است، اما چنان‌که از مواد این کتاب ملاحظه می‌شود، وی از روی یک یا چند فرهنگ فارسی به رونویسی پرداخته است و، به طوری که در ویژگی‌های این اثر خواهد آمد، مشخص می‌شود که دست‌کم یکی از نسخی که در اختیار داشته است نسخه‌ای از لغت فرس اسدی طوسی بوده است. با این حال اصلاً ذکر از منبع یا منابع خود به میان نیاورده است.

می‌دانیم که سنت فرهنگ‌نویسی فارسی پس از لغت فرس اسدی تا قرن‌ها به روش و سبک و سیاق آن بود و کمابیش با شواهد تازه‌تر و گاه اغلاط و اشتباه‌های بیشتر و بیشتر، به گونه‌ای که فرهنگی را نمی‌توان یافت که ده‌ها غلط واضح به صورت گوناگون نداشته باشد، بالاخص فرهنگ‌نویسان هندی و عثمانی از این مشکل‌ها و ایرادها بسیار زیاد دارند.

عجائب اللغة نیز یکی از این نوع فرهنگ‌هاست که ضریب تصرفات، بدخوانی‌ها، بددانی‌ها، و اشتباه‌های کوچک و فاحش آن کم نیست، اما با این احوال به نظر می‌رسد که چاپ انتقادی آن می‌تواند در مسیر فرهنگ‌نویسی فارسی، به ویژه فرهنگ‌نویسی فارسی در آسیای صغیر و عثمانی و نشان دادن خطوط آن، بی‌فایده نباشد. در این بخش به خصوصیات گوناگون فرهنگ مزبور پرداخته می‌شود.

۱. شاعران و ابیات شاهد

۱-۱. ادیبی از ۶۵ شاعر ابیاتی را به شاهد لغت آورده است، از بعضی شاعران اشعار فراوان و از بعضی کمتر. بیشترین اشعار را از فردوسی نقل کرده است با ۱۸۴ بار، و سپس رودکی ۹۲ بار، عنصری

۸۰ بار، فرخی ۴۹ بار، بوشکور ۴۷ بار، دقیقی ۴۵ بار، اسدی ۳۷ بار، منجیک ۳۴ بار، کسائی ۳۳ بار، عسجدی ۱۹ بار، لیبی ۱۵ بار، خسروی ۱۲ بار، و خسروانی ۱۱ بار.

۲-۱. نام بعضی از شاعران را به چند صورت ذکر کرده است، مثلاً ابوالمؤید/بوالمؤید، شاکر بخاری/شاکری/شاکر، مظفری/مظفر، امیر خسرو دهلوی/خسرو دهلوی.

۳-۱. صورت نام بعضی از شاعران را گاه درست و گاه نادرست به کار برده است: آغاجی/آغاچی/عاجی، لیبی/نهری/نقی، طیان/طایی/تایی، حکاک/چکاک، ابوالمثل/بوالبصر، ابوالعباس/عباس، خسروی/بخردی، فرالاوی/فلاوی/لاوی، عنصری/نهری.

۴-۱. نام بعضی از شاعران را به کلی نادرست ضبط کرده است و به نظر می‌رسد آن‌ها را اصلاً نمی‌شناخته است. مثلاً در تمام کتاب «منجیک» را به صورت میجک و در یک مورد منجک و میچک آورده است؛ «خطیری» را به صورت حصیری ذکر کرده است؛ «زینی» را در همه جا زینی نوشته است؛ «رشیدی» را به صورت زیدی آورده است؛ «علی قرط» را به صورت‌های علی فرت و فرتی ضبط کرده است؛ «قصار امی» را قصاری نوشته است؛ «زرین کتاب» به صورت کیال، و «مخلدی» را مجلّدی نقل کرده است.

۵-۱. بیشتر اشعار استشهدی به شاعران قرون چهارم و پنجم هجری تعلق دارد، زیرا منبع اصلی او ظاهراً نسخه‌ای از لغت فرس اسدی بوده است. اما از شاعران قرون دیگر نیز شواهدی ذکر کرده است: از شاعران قرن ششم از نظامی، سنایی، و سوزنی؛ از شاعران قرن هفتم از سعدی؛ از شاعران قرن هشتم از امیر خسرو دهلوی؛ از گویندگان سده نهم از شفیعی، که به گمانم ضیاءالدین اردوبادی متخلص به شفیعی باشد، و از شاعران قرن نهم و معاصر امیرعلیشیر نوایی (رک: تاریخ نظم و نثر، ج ۲، ص ۲۹۳) و نیز سیفی بخاری، شاعر و عروض‌دان مشهور که دیوان قصاید و غزلیات و رسالاتی در معما و عروض داشته است (همان منبع)، و بسحق اطعمه؛ از گویندگان قرن دهم شهیدی، که به گمانم شهیدی قمی از غزل‌سرایان مشهور در نیمه اول آن قرن باشد (همان، ج ۲، ص ۳۳۷) و معاصر نویسنده کتاب، و نیز خود نویسنده، ادیبی، که شش بار از اشعارش شاهد آورده است که پیش‌تر همه آن ابیات نقل شد.

۶-۱. یکی دیگر از ویژگی‌های کتاب نقل شاهد شعری به نام شاعرانی است که در منابع و مآخذ مختلف به نام گویندگان دیگری ضبط شده است که به‌قرار ذیل اند:

— خسروانی برای شاهد «کُستی» که در لغت فرس و قواس همین گونه است و در صحاح‌الفرس به نام خسروی است.

— رودکی برای شاهد «کی» که مصراع اول بیت در لغت فرس به نام فرخی است.

— خسروی برای شاهد «ژکاره» که در جهانگیری و مجمع‌الفرس به همین نام است، ولی در لغت فرس و صحاح و قواس به نام خسروانی است.

— فردوسی برای شاهد «دژآگاه» که در لغت فرس (تصحیح اقبال) به نام بوشکور است.

— لیبی برای شاهد «ریوخه» [ربوخه] که در فرس و قواس به همین نام است، اما در صحاح و مجمع‌الفرس از منجیک دانسته شده است.

— خسروانی برای شاهد «موسبجه» که در فرس (تصحیح اقبال) از خسروی است.

— خفاف برای شاهد «خشتجه» که در فرس، صحاح و مجمع از عماره و در جهانگیری از سوزنی ذکر شده است.

— رودکی برای شاهد «بادروده» که در فرس (تصحیح اقبال) و صحاح از کسای و در مجمع از حکیم سنایی آمده است.

— میجک [منجیک] برای شاهد «خودخُروه» که در فرس (تصحیح اقبال) از ابوعلی صاحبی [چاچی] است.

— عنصری برای شاهد «شاه» که در اصل بیتی مشهور از شاهنامه فردوسی است.

— فردوسی برای شاهد «گشن» که مصراع دوم آن با تغییرات جزئی از ابوشکور است.

— فردوسی برای شاهد «زراغن» در فرس (تصحیح اقبال) با تغییراتی از بهرامی است.

— فردوسی برای شاهد «سرغین» که در قواس به نام اسدی است و در گرشاسب‌نامه (ص ۲۹۷) نیز ثبت شده است.

— رودکی برای شاهد «استیم» که در فرس و مجمع به نام خسروانی و در صحاح از فرخی است.

— دقیقی برای شاهد «تهم» که بیت معروف فردوسی در داستان رستم و اسفندیار است.

— عنصری برای شاهد «خیم» که در معجم شاهنامه از شاهنامه دانسته شده است و در فرس و صحاح از عنصری.

— فردوسی برای شاهد «پچکم» در معجم شاهنامه به نام فردوسی و در فرس (تصحیح اقبال) از عنصری است.

— فردوسی برای شاهد «شجام» که در فرس (تصحیح اقبال) از دقیقی و در حاشیه همان کتاب از فرخی است.

— فردوسی برای شاهد «سیام» که در فرهنگ‌ها به نام رودکی ضبط شده است.

— عنصری برای شاهد «ستام» که از ابیات شاهنامه فردوسی است.

— بوشکور برای شاهد «بیخال» که در فرس از زینبی است.

— خسروی برای شاهد «کَنگ» که در فرس (تصحیح اقبال) از عسجدی است.

— حصیری [خطیری] برای شاهد «سنگ و مشنگ» که در فرس از خطیری است و در صحاح و فرس (هرن) از عنصری.

— زینی [زینبی] برای شاهد «فرستوک» که در فرس (تصحیح اقبال) به نام زرین کتاب است.

— زینی [زینبی] برای شاهد «شوشک» که در فرس (تصحیح اقبال) به نام زینبی و در صحاح و مجمع از لبیبی است.

— فردوسی برای شاهد «مغ» که در فرس و صحاح از عنصری است.

— رودکی برای شاهد «تیغ» که در فرس و صحاح از کسایی است.

— بوشکور برای شاهد «دیواس» که در فرهنگ‌ها به نام رودکی ثبت شده است.

— فردوسی برای شاهد «رُس» که در فرس و صحاح از بوشکور است.

— فاخر به شاهد «گراز» که در مجمع از ابوشکور است.

— خسروانی به شاهد «نهاز» که در فرس و صحاح به نام خسروی است.

— خسروی برای شاهد «خجیر» که در فرس (تصحیح اقبال) به نام خسروانی دانسته شده است.

— ابوالعباس برای شاهد «کَنَد» که در فرهنگ‌ها متعلق به رودکی است.

— فردوسی برای شاهد «فرزد» که در فرهنگ‌ها از آن بوشکور است.

— خسروانی برای شاهد «خَرَد» که در فرس (تصحیح اقبال) به نام خسروانی است.

— دقیقی برای شاهد «ترغند» [ترفند] که در فرس (تصحیح اقبال) از فرخی است.

— شاکری برای شاهد «غارج» که در فرهنگ‌ها به نام‌های شاکر بخاری و بوسلیک گرگانی آمده است.

— فردوسی برای شاهد «غرمج» که در فرس (تصحیح اقبال) از خجسته است.

— مرعی (?) برای شاهد «بَنانج» که در صحاح و قواس از شهید است.

— عنصری برای شاهد «قَنج» [قَنج] که در فرس (تصحیح اقبال) از منجیک است.

— کسایی برای شاهد «غلیواج» که در صحاح از لبیبی است.

— عنصری برای شاهد «مکیب» که در فرس (تصحیح اقبال) از شهید است.

- فرخی برای شاهد «زهاب» که در فرس و صحاح از بوشکور است.
- عنصری برای شاهد «پایاب» که در فرس (تصحیح اقبال) از خفاف است.
- دقیقی برای شاهد «نوا» که در فرس (تصحیح اقبال) از خفاف است.
- خسروانی برای شاهد «مُروا» که در فرس (تصحیح اقبال) از عنصری و در حاشیه آن به نام رودکی است.

۷-۱. گاه بیت شاهد را بدون ذکر نام شاعر آن آورده است که این موارد به قرار ذیل اند:

- بیت شاهد «یغنج» که در فرهنگ‌ها به نام شهید است.
- بیت شاهد «برخفج» که در فرس از آغاجی است.
- بیت شاهد «تاج» که در فرهنگ‌ها به صفار تعلق دارد.
- بیت شاهد «دهاز» که از فرخی است.
- بیت شاهد «بوالکنجک» که در فرهنگ‌ها از شهید است.
- بیت شاهد «یشک» که شاعر آن را نیافتم.
- بیت شاهد «نشیل» که در فرس (تصحیح اقبال) از منجیک است.
- بیت شاهد «خَم» که نام شاعر آن را در جایی نیافتم.
- بیت شاهد «مرزغن» که در فرس از عنصری دانسته شده است.
- بیت شاهد «روانخواه» که در فرس از بوشکور است.
- بیت شاهد «غرچه» که نام شاعرش را نیافتم.
- بیت شاهد «آماده» که نام شاعر این بیت را هم نیافتم.
- بیت شاهد «غفجی» که در صحاح از عنصری است.
- بیت شاهد «سپری» که شاعرش معلوم نیست.
- بیت شاهد «گرای» که از اشعار مشهور سعدی در گلستان، باب اول، است.

۸-۱. در چند مورد، پس از معنی لغت، برای نقل شاهد نوشته است: «چنان‌که»، اما فراموش کرده است نام شاعر و شعر مربوط را بیاورد. چنین است برای لغات «سرشاخ»، «شتالنگ»، و «ارمان».

۹-۱. در پاره‌ای از موارد شاهد مثال مناسب معنی کلمه نیست. مثلاً «پروز» را جامه پوشیدنی و هم گستردنی معنی کرده است و بیتی که از فردوسی آورده است در معنی دیگر «پروز»، یعنی نژاد و تبار، است.

۱۰-۱. اختلافات شواهد ابیات با فرهنگ‌ها بسیار است. به نظر می‌آید بسیاری از ابیات را برای سهولت فهم و قرائت و وزن شعر دستکاری کرده باشد که از نقل آن‌ها در این جا پرهیز شد.

۲. لغات کتاب

معمولاً فرهنگ‌نویسان در نقل لغات اشتباه‌های عدیده‌ای دارند که ادیبی نیز عاری از آن‌ها نیست. در این جا به پاره‌ای از این دست اشتباه‌ها پرداخته می‌شود:

۱-۲. غالب لغات این کتاب در سایر کتب لغت هم دیده می‌شود، اما چند لغت زیر در فرهنگ‌ها نیامده است که شاید بعضی از آن‌ها بر اثر بدخوانی و تحریف و تصحیف بوده باشد:

بسبان؛ پیراهن؛ قاشغان؛ کوزه‌ها و سبوها؛ گیاشنو؛ گیاهی بود [که] زردمار را بی خود کند؛ امزه؛ بایسته و شایسته؛ بر بوه و باربه؛ آهسته رس (؟)؛ خوشابه؛ جوی آب [ظ: خورابه]؛ رفوده؛ ترخون [ظ: زبوده؛ گندنا]؛ پلیهانه؛ پریهن یعنی پروین؛ لفته؛ بزرگ؛ لبانی؛ پذیرفتن؛ افتا؛ خواهش؛ خوت؛ جای غرچگان [ظ: خرابات]؛ اناخج؛ رسن؛ کینج؛ سوراخ [ظ: سمج]؛ اندرواخ؛ مقدار؛ کند؛ بازخفته؛ تَرزند؛ تیر و سخن بیهوده؛ کولایج؛ پچ‌پچ؛ کیو؛ مکر و دستان؛ لخور؛ دهن؛ خرنور؛ خدنگ؛ سکور؛ اسب؛ غوز؛ پشت خم باشد؛ پاغاز؛ خشک؛ کیس؛ نام زنی؛ اوش؛ مردم آویختن؛ فتلک؛ سردگفتار؛ توتیل؛ نوید؛ ژال؛ کوغله؛ شترم؛ چیزکی که بر اندام برآید؛ چام؛ زن مویه‌گر و اندوهگین؛ نستیرن؛ گل نسرین؛ اربان؛ آشفته، آشکهن؛ کاهل.

۲-۲. از بارزترین ایرادهای این فرهنگ، همچون سایر فرهنگ‌ها، صورت محزّف و مصحّف واژه‌هایی است که به جای لغت اصلی آمده است و در عجائب‌اللغة مقدار آن‌ها بسیار است که در این جا چند نمونه نقل می‌شود:

شقا (شغا)، قتا (قسطا)، تکوب (بتکوب)، ریب (وریب)، سیب (شیب)، لجخت (الجخت)، بازنج (بازپیچ و بادپیچ)، قنج (فنج)، کنج (لنج)، شوفنجه (شوفچه)، سنکج (سنلخ)، هیج (هج)، کالنج (کابلنج)، کیج (کبج)، آرنج (آزیخ)، آکیج (آگنج)، ورسیج (ورتیج)، توتنج (ترفنج)، کنج (کخ)،

نخ (فخ)، شابورد (شایورد)، فرغند (فرغند)، ترغند (ترفند)، بیوفید (بتوفید)، سیلاکند (سیلاب‌کند)، فغند (الفغند)، هد (هده)، پرند (پزند)، غرید (غرند)، نهارید (نهایزد)، قنوذ (قنوذ)، بخیزد (مخیزد)، خشنود (خشود)، ناخشنود (ناخشود)، خلوذ (فلخوذ).

۳-۲. در مواردی وجوه دیگری از لغت ثبت شده است، مثلاً برگشت (برگست)، چرغشت (چرخشت)، لوج (لوغ)، گولاج (گولانج)، فیرزد (فرزد)، بند (بند).

۴-۲. برای تعدادی از لغات معانی خاصی آورده است که در فرهنگ‌های موجود یافت نشد و پاره‌ای از آن‌ها محرف و مصحف کلمات دیگری است، نظیر لغات زیر:
البحجت: به هم برشدن؛ غلج: بند شلوار؛ غنج: رنگ چشم؛ کخ: ناژو؛ دیرند: دلشاد؛ راود: دست‌بسته؛ کند: بازخفته؛ دند: صفه؛ فلخود و فلخمیده: دانه انگور؛ شمشاد: آب سیاه؛ زنبر: باشه.

۵-۲. نادرستی‌های متن در معنی لغات که گاه بر اثر قرائت ناصحیح یا مآخذ نادرست بوده است فراوان است که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود:

- در معنی کیانا «طالع» آورده است که صحیح آن طبایع است.
- در معنی ژکاب «خیوه» آورده است که صحیح آن حبر است.
- در معنی الست «واژگون» آمده است که ظاهراً کون است.
- در معنی کلج «سبد کرمانیان» آمده است که درست آن سبد گرمابه‌بان است.
- در معنی آرنج [آزیخ] «قدح» آمده است که قرح صحیح است.
- در معنی غنج «جمال» آمده است که فرهنگ‌ها جوان آورده‌اند.
- در معنی ورسپج [ورتیج] «آسمانه خانه» آمده است که سمانه درست آن است.
- در معنی ستاخ «ساحر» آمده است که شاخه معنی صحیح آن است.
- در معنی نرد «بن درخت» آمده است که درست آن تن درخت است.
- در معنی فرکند «چیزی است که...» آمده است که صحیح آن جویی است که...
- در معنی فنوذ «کسی که در نثار بازیستند» آمده است که معنی درست آن ظاهراً کسی است که در رفتار [یا گفتار] بازیستند.

— در معنی راود «دست‌بسته» آورده است که دشت پشته معنی صحیح آن است.

— در معنی دند «صفه» آمده است که سفیه درست آن است.

— در معنی شایورد [شایورد] «خرمگاه» آمده است که درست آن خرمن ماه است.
— در معنی بخیزد [مخیزد] «بخندید بر روی کسی» آمده است که صحیح آن بجنبید است.
— در معنی شمید «بیهوش بود و هوشمند نیز گویند» آمده است که به جای هوشمند شمیده درست است.

— در معنی دیهیم «تخت» آمده است که تاج صحیح آن است.
— فروردین را ماه دوم نوروز نوشته است و این غلط واضح است.
— خلیده را «کلاغ پیسه» آورده است که ظاهراً غلبه بر معنی کلازه است.
— در معنی غفج «شمشیر آبدار» نوشته است که درست آن شمر و آبگیر است.
— در معنی فرغر «خوی و عادت» آمده است که در فرهنگ‌ها جوی آب است. شاید خوی در این جا مصحّف جوی باشد و به دنبال آن عادت را اضافه کرده باشد.
— برای ژک «کسی که در خویشتن بیند دیدنی از خشم کسی» آمده است که صحیح آن در خویشتن دندد دندیدنی است.

— نوشته است: «کلخلان: سبک بود» که این گونه باید باشد: کلجان: سبک بود.
— فریون را به معنی مسند آورده است که ظاهراً فیرون به معنی مفسد است.
— نوشته است: «سامان: اندازه کاه زر» که ظاهراً صحیح آن چنین است: اندازه: نشانه گاه مرز.
— نوشته است: «انیشه: مدت دو چیز» که ظاهراً درست آن چنین است: انبسته: مدت و حبر، زیرا مدت پاره‌ای از سیاهی است که بر قلم چسبد.
— نوشته است: «سعاره: لغت» که ظاهراً درست آن چنین است: سنه: لغت.
— نوشته است: «غفجی: آبگیر باشد یعنی آبدان؛ غفجی دگر درست تر است.» ظاهراً اصل عبارت چنین است: «غفجی آبگیر باشد، یعنی آبدان، اما غفج درست تر است.»

۶-۲. تعدادی از واژه‌ها را دو یا چند بار تکرار کرده است، گاه با همان معنی و شاهد و گاه با معنی دیگر.

۷-۲. روش کار او، چنان که در پایان کتاب گفته است «بعضی لغات نیز که بیتی بر استشهاد آن نیافتیم نوشتیم تا این کتاب جامع باشد» (ص ۱۶۸)، چنین بوده است که تعدادی از لغات بی شاهد را که بعضی از آن‌ها محرّف و مصحّف و گاه تکراری است در پایان هر فصل ردیف کرده است.

روش تصحیح کتاب

عجائب اللغة نسخه‌ای منحصر به فرد دارد و تصحیح این گونه کتب به نظر ساده می‌نماید، اما چنین نیست و نیازمند دقت در کتاب‌های نظیر است. برای تصحیح در ابتدا از روی فیلم آن نسخه استنساخ کامل انجام شد و سپس رسم الخط کتاب با توجه به موازین رسم الخط امروزی یکدست گردید. مثلاً حروف «پ، چ، ژ، وگ» که در متون قدیمی معمولاً به صورت «ب، ج، ز، وک» نوشته می‌شوند به وضع امروزی نوشته شد. در بعضی جاها که کلمه ربط چنان که به صورت چنانک، آن که به صورت آنک، و نظایر آن بود به وجه کنونی درآمد. در تمام موارد «به» حرف اضافه جدا از کلمه بعد نوشته شد. اتصال و انفصال لغات مرکب و افعالی چون افعال استمراری که «می» پیش از آن‌ها چسبیده می‌شد، به شکل رسم الخط کنونی برگردانده شد. از علائم نقطه‌گذاری نیز در جای خود استفاده گردید تا خوانش و درک متن به صحت نزدیک باشد.

پس از آن همه واژه‌ها و معانی آن‌ها با کتب لغت معتبر و واژه‌نامه‌هایی نظیر لغت فرس با چاپ‌های متعدد، صحاح الفرس، فرهنگ قواس، مجموعه الفرس، مجمع الفرس، فرهنگ جهانگیری، برهان قاطع، آندراج، و غیره مقابله و مقایسه گردید و تطبیق داده شد. لغات مدخل به همان گونه که ثبت شده بود، درست یا نادرست، در متن قرار گرفت و اختلافات آن با فرهنگ‌ها، بالاخص اشاره به صحیح یا ناصحیح بودن آن‌ها، در پانویث ذکر شد. در معنی نیز تا جایی که امکان داشت عین عبارت آورده شد و مقابله با فرهنگ‌ها در پانویث آمد، مگر آن که به ضرورت لازم بود شکل درست‌تر در متن آید و صورت مضبوط نویسنده در پانویث نقل شود. نام شاعران و گویندگان اشعار نیز به همان صورت مضبوط ذکر شد و شکل صحیح نام‌ها و یا اختلاف فرهنگ‌ها در پانویث آمد. در ابیات شاهد نیز کمتر دخالت شد و اختلاف احتمالی با سایر فرهنگ‌های لغت در پانویث قرار گرفت. نویسنده کلمات را اعراب‌گذاری نکرده بود، مگر در چند مورد معدود، اما در این جا برای سهولت استفاده از متن، پاره‌ای از لغات مدخل و متن کتاب اعراب‌گذاری شد.

برای بهره بهتر از این کتاب چند فهرست از «لغات مدخل» به همان شکل که در متن آمده است، «لغات متن» که در لابه‌لای معانی و مترادفات ذکر شده است و نقل تعدادی از مهم‌ترین آن‌ها خالی از فایده نیست، «نام شاعران»، «اعلام متن»، و نیز «بیت‌یاب» تهیه شد و در بخش پایانی کتاب قرار گرفت.

نسخه خطی عجائب اللغة

از عجائب اللغة فقط یک نسخه شناخته شده است و آن نیز به کتابخانه مجلس شورا به شماره ۲۱۹۲ تعلق دارد. شرحی از ویژگی‌های این کتاب در جلد ششم فهرست نسخه‌های خطی مجلس شورا چنین آمده است:

چنان‌که از خط و کاغذ پیداست نسخه در قرن دهم در خاک عثمانی نوشته شده و شاید مقارن تألیف کتاب باشد... ۱۹/۵ در ۱۲/۵ سانتی متر، ۱۶۱ صفحه، هر صفحه ۱۳ سطر به خط نستعلیق متوسط. عناوین به همان خط به سرخی نوشته شده. صفحه اول تذهیب متوسطی از طلا و لاجورد دارد و در ترنج وسط آن با سفیداب بسلمه نوشته شده و در صفحه ۴ پس از مقدمه نیز تذهیب دیگری از طلا و لاجورد هست و صحایف ۱ و ۴ جدول ۴ خطی از طلا و مرکب دارد. کاغذ سفید و شکری آهار مهردار ساخت عثمانی. جلد تیماج تریاکی ضربی. خط و کاغذ و تذهیب و جلد معمول قرن دهم خاک عثمانی.

(ج ۶، ص ۱۵۳)

چون کتاب نسخه کاملی است و نام کاتب و سال کتابت را ندارد، می‌توان حدس زد که شاید نوشته خود ادیبی باشد. در صفحه سفید پایان کتاب مهرهایی با چند نوشته دیده می‌شود و معلوم می‌گردد که این نسخه دست‌کم تا اوایل قرن سیزدهم هجری قمری در خاک عثمانی و ترکیه بوده، و پس از آن به ایران وارد شده است و نهایتاً از طرف فردی به نام محسن امینی مجدی در آذر ماه ۱۳۱۸ خورشیدی به کتابخانه مجلس تقدیم گردیده است. از جمله این نوشته‌هاست متن زیر:

استصحابه العبد الفقیر فوزی زاده السید مصطفی....

که کلماتش بدون نقطه و ناخواناست همراه با مهر مربوط و نیز:

من کتاب الفقیر عبد الرحمن لطیف عن خیفاء مکتوبی حضرت دفتری ابن دفتردار الحاج ابراهیم افندی ۱۲۰۹.

و نیز:

من کتب محمد امین عاطف غفرله.

همراه با مهر.

ظاهراً این کتاب، که به اسکندر چلبی دفتردار تقدیم شده بود، در نزد بعضی از دفترداران دولت عثمانی در آن سرزمین تا سال ۱۲۰۹ محفوظ مانده بود، اما در آخرین نوشته یادداشت که در حاشیه صفحه سفید پایانی آمده است می‌خوانیم:

تقدیمی محسن امینی مجدی به کتابخانه مجلس مقدس شورای ملی

آذر ماه ۱۳۱۸ خورشیدی

سخن آخر

در پایان از زحمات خانم قمر مطلوب به پاس کار مطلوبشان در تایپ کتاب تشکر می‌کنم. این کتاب در شمارگانی بسیار محدود، در سال ۱۳۸۹، از سوی انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمان، با حمایت آقای دکتر داریوش کاظمی، رئیس محترم وقت دانشکده ادبیات، و نظر لطف زنده‌یاد آقای غلامحسین‌پور، مدیر وقت انتشارات دانشگاه آزاد، به چاپ رسید. اکنون با اصلاحاتی در متن و حواشی و بررسی مجدد و با اشارت و عنایت جناب آقای احمد خندان، مدیر انتشارات کتاب بهار، و تلاش همکارانشان، به ویژه ویراستار محترم، سرکار خانم مرضیه نکوکار، مجدداً انتشار می‌یابد که از مساعدت همگی این بزرگواران سپاسگزارم.

محمود مدبری

پاییز ۱۴۰۰

بعد از تین جمیع نعلانی که بغای میادین بنی پس قدم
و جدید بدان سخن سرانید اعنی پارس و تایش و دیگر
عالم حسن دکره و پس از توپل نصیح ترکمانی که نصیح
مضا میر عرب و جهان کجیم نماید اعنی درود
تحت سید العرب و العجم صلی علیه و آله و بحمد و لم نمود
که این تیره قتل البضاعه یکجند عطلانه دوا وین شش
مقدم که فارسان میدان فضل و بلاغت و صدر نشان
پرواخته بود و چراغ خاطر نور معانی انکار ایشان و نه
مناسب بود و جب چنان نمود که محبت تو فیج بعضی
و تبارک از سرتیم غیر مشهور تالیفی سازد و پنجه در

چنانکه بعضی را بر معنی آن از شعرای ایران حتی
باستشاد آورد تا دیگران نذر خواندن و نوشتن
آن لغات تمنی شبات کرده بر طریق محبت مستقیم باشند
شاید که بدین و بسید ازین بسند جعفر که
ندارد از جهان ضربی صبی غریب در کوشش یکین
بدر خیری یکین پیش تر تپ هر دو تپ موب ساخته
حرف آخر لغت را در این دو جمل جمع کرده شد
و بجایب اللغة موسوم ساخته تحفه مجلس شریف و
مجلس شریف حضرت افندی و می دوم اکادم اتفاق
مدوح اعظم و اکابر با استحقاق که از دست کرم العظمی
شماره کرمان کیم کرد و و شری از کمارم اخلاق
اسکندر نام از سطو کلام خضر الهام
سکندر خانی از شج کلکش بود و شمرنده خضر از آیه جود



شش طشت و خوان رویی شد منبتی بکبر و حماقت بود
 بی پیه باشد چهری روان خانه باشد خیری و رکبیت
 عالم را گویند بستی و رکبیت با برک چند از جاب
 بحر بصره می آرند از برای حکام و مدتی می ماند چون مشک
 میشود در میان جامهای نهند مرکز بوی می غیر و دود
 مشک و عنبر اند و در آن مشک که پیش سفر باز کرده اند
 چله کوس را گویند شایان درم و دینت بود و شایان چرا باشد
 و بعضی نباتتیکو پتی را پشته بآن میافیم و خوشتر است این
 کتاب جامع باشد و احمد سه و حدیث
 چو آمد این نیت خوش بایان بنام مناسبی که در تم گشت
 و او هم زین نیت مقصود است که ماند در جهانی خشن و پشیمانی
 و رایا در جهان پائین و آشن
 عادت ما آید باشد کجاست